

نقد و بررسی ماهیت معنا در نظریه کاربردی معنای ویتگنشتاین با رویکرد اسلامی

لیلا محسنیان^۱، محمدصادق علی پور^۲

چکیده

از معنای هر چیزی پرسیده می‌شود، درحالی‌که ماهیت معنا و چگونگی حصول آن از پیچیده‌ترین مسائل فلسفه زبان است. معناشناسی رویکرد غالب فلسفه معاصر غرب و متأثر از تجربه‌گرایی است. از این رو، تصویری معنادار قلمداد می‌شوند که متناظر با انطباعات حسی بوده و قابل تجربه باشند. نظریه کاربردی معنای ویتگنشتاین نیز معنا را همان کاربرد عملی واژه می‌داند. این نظریه بر سایر حوزه‌های فکری، به‌خصوص فلسفه تعلیم و تربیت بسیار تأثیر گذاشت. لذا در این پژوهش فلسفی، با روش تحلیلی - توصیفی و رویکردی انتقادی ضمن تحلیل ماهیت معنا در نظریه کاربردی معنای ویتگنشتاین، از رهگذر بررسی نظریه شباهت خانوادگی، ماهیت زبان و بازی‌های زبانی نشان داده شده است، به دلیل غلبه رفتارگرایی و ویژگی تجربی زبان نزد ویتگنشتاین، «زبان» مقدم بر «ذهن» و معیار معناداری قلمداد می‌شود. بنابراین اشکالاتی نظیر انکار اصول زیربنایی، انکار امکان حصول نظریه، ترجیح عقل عرفی، انحصار معنا در زبان‌های عمومی، ایده‌آلیسم زبانی ناشی از قرارداد انگاری در بازی‌های زبانی، متوجه ماهیت معنا در نظریه اوست.

واژگان کلیدی: بازی‌های زبانی، ذهن، زبان، معنا، نظریه کاربردی معنا، ویتگنشتاین.

۱. L.mohsenian20@yahoo.com

۱. طلبه سطح چهار حکمت متعالیه، جامعه الزهراء (ع)

۲. msalipoor@yahoo.com

۲. دکتری فلسفه تطبیقی، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ع)

نحوه استناد: محسنیان، لیلا؛ علی پور، محمدصادق (۱۴۰۱).

«نقد و بررسی ماهیت معنا در نظریه کاربردی معنای ویتگنشتاین با رویکرد اسلامی»، حکمت اسلامی، ۹ (۴)، ص ۱۵۱-۱۷۳.

مقدمه

دستیابی به حقیقت و فهم امور واقعی و تشخیص آن از امور غیر واقعی، همواره از دغدغه‌های اصلی بشر بوده و موجب طرح مسائلی چون رابطه «ذهن و عین» و «معنا و حقیقت» شده است؛ مباحثی که معرکه آراء گوناگون فلسفی است. از سوی دیگر، سیر تطور فلسفه در گذر از رویکرد وجودشناختی به معرفت‌شناختی و به تدریج معناشناختی - که شاخه‌ای از زبان‌شناسی به‌شمار می‌آید - مسأله اصلی را متوجه چستی معنا و رابطه آن با زبان نمود. سؤال اصلی این بود که ماهیت معنا و راه حصول آن، ارکان و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن چیست؟ ملاک و سنجه معناداری چه امری است؟

غلبه رویکرد زبان‌شناختی این تصور را به وجود آورد که راه دستیابی به حقیقت^۱ و معنا^۲، زبان^۳ است؛ زیرا «زبان» به دلیل نقش بازنمایی تصورات ذهنی و معانی حاصل از ادراک واقع، نقش مهمی در کشف رابطه «معنا و حقیقت» ایفا می‌کند؛ به طوری که بدون دریافت معانی واژه‌ها، سخن گفتن از حقیقت آنها غیر ممکن به نظر می‌رسد.

بدین ترتیب در فلسفه ۱۵۰ سال اخیر، تعلق خاطر به زبان کاملاً مشهود است و ویتگنشتاین^۴ متقدم را می‌توان نماینده برجسته فلاسفه زبان به‌شمار آورد (ودبرگ، پ ۱۳۹۴، ص ۳۸۹). از سوی دیگر، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، گرایش به تجربه‌گرایی فضای غالب فکری فیلسوفان غربی شد و مسائل بسیاری را تحت تأثیر قرارداد. از جمله مسائل متأثر از این فضای فکری، نظریه کارکردی معنای ویتگنشتاین است که معنای واژه را همان کاربرد واژه‌ها در عمل می‌داند؛ به طوری که برای فهم معنای واژه - که در نظر او، حیات واژه است - به جای مراجعه به کتب لغت باید به کاربرد آن در جریان زندگی مراجعه نمود.

-
1. Reality.
 2. Meaning.
 3. Language.
 4. Wittgenstein Ludwig.

«هر واژه (نشانه) به تنهایی مرده می‌نماید. چه چیزی به آن حیات می‌بخشد؟ نشانه در کاربرد حیات می‌یابد» (Wittgenstein. 1991. P.432).

در نظر ویتگنشتاین، معنا و زبان ارتباط عمیقی با یکدیگر دارند. او زبان را به جعبه‌ابزار تشبیه می‌کند و مدعی است «همان‌طور که شما معنای یک ابزار را در هنگام استفاده و کاربرد آن می‌فهمید، معنای کلمات نیز با استفاده‌ای که از آنها در زبان می‌شود و نقشی که در متن فعالیت جمعی ایفا می‌کنند، فهمیده می‌شوند». او برای بیان چیستی معنا، از نظریه شباهت خانوادگی و «بازی‌های زبانی»^۱ بهره می‌گیرد.

این نظریه بر حوزه‌های مختلف فلسفی و روان‌شناختی، به‌خصوص نظام‌های تعلیم و تربیت تأثیرات فراوانی داشته و با توجه به ناکافی بودن آثار پژوهشی در حوزه فلسفه اسلامی و اینکه رویکرد غالب آثار «توصیفی» است تا انتقادی، از این‌رو نیاز به پژوهش‌هایی با رویکرد انتقادی احساس می‌شود.

از پژوهش‌گران معاصر و مفسران فلسفه ویتگنشتاین می‌توان به "پیتر مایکل استفان هکر"^۲ (فیلسوف انگلیسی فلسفه ذهن و فلسفه زبان) و همچنین "نرمن ملکلم"^۳ (فیلسوف آمریکایی و از شاگردان ویتگنشتاین اشاره کرد. عمده آثار پیتر هکر، ناظر به فلسفه ویتگنشتاین است. از جمله: «ویتگنشتاین، درک و معنا» (جلد ۱ تفسیر تحلیلی درباره تحقیقات فلسفی او) و «ویتگنشتاین، معنا و ذهن» (جلد ۳ تفسیر تحلیلی درباره تحقیقات فلسفی او). همچنین او کتابی در مورد پژوهش‌های فلسفی نگاشته که تفسیری ارتدوکسی از ویتگنشتاین ارائه داده است. نرمن ملکلم نیز که به بررسی مفاهیمی مانند معرفت، قطعیت، حافظه و رؤیا می‌پردازد، در کتاب «ویتگنشتاین، دیدگاه دینی» به جاذبه‌هایی که تفکر مذهبی برای ویتگنشتاین داشته و همچنین دلایلی که مانع از تعهد کامل مذهبی ویتگنشتاین شده پرداخته است. ملکلم به جای اصطلاح «بازی‌های زبانی» از اصطلاح «سیستم» استفاده می‌کند و معتقد است که سیستم‌های متفاوت هر کدام عقلانیت خاص خود را دارند. بنابراین ارزیابی و نقد هر کدام از این سیستم‌ها، تنها با قواعد و چهارچوب خاص به آن امکان‌پذیر است (Malcolm. 1995).

در نوشتار حاضر سعی شده تا ضمن تبیین، به نقد دیدگاه معنای ویتگنشتاین پرداخته شود. سوالاتی که این پژوهش در صدد پاسخ به آن است عبارتند از:

۱. ماهیت معنا با توجه به نظریه کاربردی معنای ویتگنشتاین چیست؟

1. languages games.
2. Peter Michael Stephan Hacker.
3. Norman Malcolm.

۲. مبادی و ارکان این نظریه را چه چیزهایی تشکیل می‌دهد؟

۳. دو نظریه «شبهات خانوادگی» و «بازی‌های زبانی» ویتگنشتاین چه ارتباطی با نظریه «کاربردی معنا» دارند؟

۴. ماهیت زبان و ماهیت معنا چه ارتباطی باهم دارند؟

۵. طبق این نظریه، معنا چگونه حاصل می‌شود و این نظریه چه اشکالات بنایی و مبنایی دارد؟
برای دست‌یابی به پاسخ این سؤالات، در پژوهشی فلسفی به روش تحلیلی - توصیفی و رویکردی انتقادی، با نظر بر آثار مکتوب ویتگنشتاین و برخی از شارحان او، در چهار مرحله ماهیت معنا در نظریه کارکردی معنا مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد:
ابتدا جایگاه معنا در دو فلسفه متقدم و متأخر ویتگنشتاین بررسی شده و به چرایی تحول دیدگاه او از نظریه توصیفی به کارکردی پرداخته می‌شود.

در مرحله دوم و سوم، برای دست‌یابی به مبادی شکل‌گیری این نظریه، ابتدا به تبیین «نظریه شبهات خانوادگی» و رابطه آن با نظریه کاربردی معنا، و سپس با تحلیل «نظریه بازی‌های زبانی» و رابطه آن با «نظریه کاربردی معنا»، از ره‌گذر بررسی ارکان و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده این دو نظریه (یعنی «ماهیت زبان»، «رابطه زبان و معنا»، «انواع زبان در رابطه باتجربه»، «نقش زبان معمولی در حصول معنا» و ... چگونگی حصول نظریه کاربردی معنا، از توالی این دو نظریه نزد ویتگنشتاین نشان داده می‌شود.

در پایان، نقدهای بنایی و مبنایی وارد بر ماهیت معنا در این نظریه بیان می‌گردد.

۱. جایگاه معنا نزد ویتگنشتاین

ویتگنشتاین مجذوب مفهوم «معنا» بود (هادسون، ۱۳۹۷، ص ۶) و «زبان» محور اندیشه‌های او را تشکیل می‌داد. یکی از مهم‌ترین دل‌مشغولی‌های فلسفی او ماهیت زبان و نسبت زبان با جهان است (کتی، ۱۳۹۲، ص ۶). او سعی کرد مسأله «معنا» را از طریق توجه به ساختار زبان و رابطه آن با جهان حل نماید. حاصل تلاش‌های او در این زمینه، دو نظریه متفاوت در خصوص معنا است. ویژگی مشترک هر دو نظریه (تصویری معنا و کاربردی معنا) آن است که او ضمن توصیف «ماهیت زبان» و با تمرکز بر زبان، تکلیف معنا را مشخص می‌نماید. ویتگنشتاین متقدم در نظریه تصویری معنا^۱، زبان را تصویر واقعیت معرفی می‌کند و یک رابطه خطی از تصویر، معنا و واقعیت ارائه می‌دهد.

جان کلام او اینک: معنا همان محکی زبان است که در قالب گزاره بیان می‌شود نه اسم. اما در نظریه متأخرش، چهره کاملاً متفاوتی از زبان و رابطه آن با معنا ارائه می‌دهد؛ به طوری که زبان را ابزار

1. picture theory.

حصول معنا به روش «بازی‌های زبانی» می‌داند. این نظریه او معروف به نظریه کارکردی معناست که در پژوهش‌های فلسفی^۱ بیان شده است (ودبرگ، ۱۳۹۴، ص ۳۹۷).

بنابراین به دلیل سیر و تحول فکری او از رساله به پژوهش‌ها برای فهم دقیق نظریه کارکردگرایانه او در خصوص معنا، لازم است ابتدا مروری به نظریه تصویری در رساله منطقی - فلسفی و سپس نظریه کارکردی او در پژوهش‌های فلسفی داشته باشیم.

۱-۱. نظریه تصویری معنا^۲

نظریه تصویری معنا اولین نظریه ویتگنشتاین در خصوص معناست که در تراکتاتوس یا رساله منطقی - فلسفی^۳ بیان شده و زبان را مانند آینه می‌داند. او در این کتاب به بیان رابطه مثلثی زبان، واقعیت و معنا می‌پردازد و این رابطه را به شکل منطقی بیان می‌کند.

نام دیگر نظریه «تصویری معنا»، «نام‌گذاری معنا»^۴ است. این نظریه بیانگر آن است که معنای یک واژه، شیء^۵ یا عینی^۶ است که واژه نام آن است و یا به آن اشاره می‌کند و تصویر الگویی از واقعیت است و به واقعیت گره می‌خورد (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۳۲-۳۶).

برای فهم صحیح نظریه تصویری باید به فضای حاکم بر رساله توجه نمود؛ زیرا رساله به دلیل ابهامش دارای قرائت‌های مختلف است. از جمله این قرائت‌ها، استعلایی یا ارتدکس، واقع‌گرایانه و درمان‌گرایانه است.

توجه به این قرائت‌ها، از این رو حائز اهمیت است که در تفسیر نظریه تصویری معنا و کشف رابطه و چگونگی حصول نظریه کارکردی او تأثیر دارد؛ به طوری که در قرائت استعلایی، رساله دارای صبغه‌ای کانتی است. با این تفاوت که نگاه استعلایی ویتگنشتاین در رساله، دلالت شناسانه و ناظر به دست‌یابی معنا از طریق توجه به مدلول الفاظ است. در حالی که نگاه استعلایی کانت معرفت‌شناسانه بود، اما در قرائت واقع‌گرایانه، ویتگنشتاین یک فیلسوف واقع‌گراست؛ زیرا او در رساله از امکان دست‌یابی به معنا در مورد جهان اطراف انسان سخن می‌گوید. در حالی که در قرائت درمان‌گرایانه - که مربوط به سال‌های اخیر می‌شود - نگاه او نگاهی صرفاً سلبی توصیف می‌گردد، به طوری که نقش فلسفه او صرفاً درمان‌گر و در مقام زدودن زبان از کژتابی‌هاست؛ همان نقشی که در پژوهش‌های فلسفی برجسته می‌شود. در این تفسیر، ویتگنشتاین فلسفیدن را

1. Philosophical Investigations.
2. Picture theory of meaning.
3. Tractatus Logico-philosophicus.
4. Naming theory of meaning.
5. Object.
6. Bedeutet.

صرفاً نگرشی صحیح به پدیده‌های جهان می‌داند نه بیان نظرات موجه و مطابق با واقع (دباغ، ۱۳۹۳، ص ۱۳۷-۱۳۸).

عبارت‌های کوتاه و موجز ویتگنشتاین در رساله بیان‌گر آن است که واقعیت برای انسان از طریق زبان و به کمک گزاره‌ها به تصویر کشیده می‌شود. بدین ترتیب، «زبان» به وجود آورنده اندیشه و معنابخش است. در واقع یک نوع این‌همانی بین گزاره، زبان و اندیشه برقرار است که نتیجه آن حصول معناست:

«تصویر الگویی از واقعیت است... تصویر موضوع خود را از موقعیتی بیرون از آن بازنمایی می‌کند... گزاره شامل هر آن چیزی است که تصویر کردن شامل آن است... فقط گزاره‌ها معنا دارند... اندیشه، گزاره معنادار است... تمامیت گزاره‌ها زبان است... زبان اندیشه را می‌پوشاند... گزاره تصویر واقعیت است... گزاره معنای خود را نشان می‌دهد» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۷، ص ۳۲-۵۰).

با وجود اینکه نگاه ویتگنشتاین همواره تجربی است، اما رساله بیشتر صبغه منطقی دارد؛ برخلاف پژوهش‌ها که غلبه نگاه تجربی و کارکردگرایانه کاملاً شدت گرفته و مشهود است. او در رساله با این پیش‌فرض وارد می‌شود که معنا همان محکی معین است. یعنی تنها هستی‌ها و چیزهایی که وجود دارند معنادارند (هادسون، ۱۳۹۷، ص ۲۹).

نکته بسیار مهمی که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که در نظر ویتگنشتاین، گزاره معنادار لزوماً صادق نیست. به عبارت دیگر، گزاره می‌تواند معنا داشته باشد و در عین حال کاذب باشد؛ مثلاً گزاره «کابل پایتخت پاکستان است» با وجود اینکه کاذب است، ولی معنادار است؛ زیرا گرچه در واقع چنین وضعیتی وجود ندارد، ولی ارائه‌کننده تصویری ممکن از واقع است و اجزاء گزاره (اتم‌ها) یا نام‌ها تناظر یک‌به‌یک با خارج دارند. البته در نظر او، برخلاف گزاره‌ها که با وجود محکی نداشتن می‌توانند معنادار باشند، نام‌ها چنین ویژگی‌ای را ندارند و در صورتی معنا دارند که لزوماً محکی (مصدق) داشته باشند و در صورت نداشتن محکی (مانند اسامی مهمل) بی معنا خواهند بود. بنابراین باید بین اجزاء گزاره (نام‌ها یا اتم‌ها) و خود گزاره و به تبع بین مصداق^۱ و مدلول^۲ تفاوت قائل شد؛ زیرا مصادیق در واقع محکی اسامی یا اجزاء قضیه‌اند که در سایه روابط موجود در گزاره معنا پیدا می‌کنند. در حالی که مدلول، محکی گزاره و بیانگر امور واقعی‌اند و اسامی (اتم‌ها) چنین ویژگی و کارکردی ندارند (همان، ص ۳۸-۳۹).

1. Refrens.
2. Sense.

بدین ترتیب مشخص می‌شود با وجود اینکه برخی بر نگاه اتمیستی^۱ (یعنی ذره‌گرایانه) در رساله تأکید دارند، اما با توجه به نکات مذکور می‌توان نتیجه گرفت که ویتگنشتاین در نظریه تصویری معنایش نگاه کل‌گرایانه^۲ به جهان دارد و "جهان را دارای خصلتی رابطه‌ای" و "زبان را متناظر با جهان" و "معنا را حاصل تعامل بین جهان و زبان" می‌داند (دباغ، ۱۳۹۳، ص ۱۵۲-۱۶۳)؛ زیرا با وجود اینکه او زبان را متشکل از «الفاظ و گزاره‌ها» می‌داند، ولی گزاره را به‌عنوان کوچک‌ترین واحد معناداری معین می‌کند نه لفظ (اسم). لذا برای حصول معنا، بر «روابط» میان اجزاء قضیه تأکید دارد نه خود اجزاء یا اتم‌ها به‌تنهایی.

او می‌گوید: «فقط گزاره‌ها معنادارند. فقط در بستر گزاره‌هاست که نام مدلول دارد. این روابط نیز به‌نوبه خود برگرفته از روابط موجود در جهان است. جهان عبارت است از همه آنچه واقع است. جهان تمامیت امور واقع است، نه تمامیت اشیاء. جهان به امور واقع تجزیه می‌شود... تمام واقعیت عبارت از جهان است» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۷، ص ۲۷-۴۰). همچنین با وجود اینکه او اشیاء را جوهر جهان و بسیط می‌داند، ولی آنها را تا زمانی که در قالب یک گزاره بیان نشده‌اند، بی‌معنا می‌داند (همان، ص ۳۰).

بدین ترتیب، این نگاه کل‌گرایانه او در رساله، از نوعی ارتباط شبکه‌ای حکایت می‌کند که گزاره‌ها نمایان‌گر آن هستند و در پژوهش‌ها به مدد نظریه شباهت خانوادگی و ویژگی بازی‌های زبانی تقویت می‌گردد.

از جمله وجوه ثابت اندیشه ویتگنشتاین متقدم و متأخر، توجه خاص به ویژگی تجربی زبان در خلق معناست. براساس نظریه تصویری، زبان تا وقتی تصویرگر است که در مورد جهان اطرافمان سخن می‌گوییم. ولی آن‌گاه که درباره چیزهایی خارج از جهان اطرافمان سخن می‌گوییم، گرفتار بی‌معنایی شده‌ایم (ودبرگ، ۱۳۹۴، ص ۲۲۳). بعدها در نظریه کارکردی، زبان نقش بیشتری می‌یابد؛ به‌طوری که مقدم بر ذهن و محل معنا می‌گردد. گرچه او در رساله به کاربرد زبان و رابطه آن با معنا چندان توجهی ندارد، اما براساس سیری که گذشت، بذریه پیوند معنا و کاربرد زبانی در رساله جوانه زده است.

جهان و فهم آن یکی از رئوس مهم مثلث "زبان، معنا و واقعیت (جهان)" او را تشکیل می‌دهد. اما متأسفانه او تعریف واضحی از جهان مورد نظرش ارائه نمی‌دهد. اما در رساله عباراتی وجود دارد که می‌توان از آنها چنین برداشت نمود که منظور او از جهان، آن چیزهایی است که در قالب علوم تجربی (طبیعی) قابل بیان هستند و این مطلب نیز مؤید نگاه تجربه‌گرایانه او و متمایل شدن او به

1. Atomistic.
2. Holistic.

نظریه کاربردی معنا است. «جهان عبارت است از همه آنچه واقع است... آنچه واقع است، عبارت است از وجود وضعیت‌های امور... وضعیت امور ترکیبی از اشیاء است» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۷، ص ۲۷-۲۸).

نقد نظریه تصویری معنا

همان‌طور که معروف است، ویتگنشتاین از نظریه تصویری به نظریه کارکردی معنا منصرف شد و نظریه اولیه خود را نقد نمود و از آنچه در رساله به‌عنوان دست‌یابی به «معنای نهایی و کامل» یک گزاره سخن گفته بود - که «گزاره فقط و فقط یک تحلیل کامل دارد» (همو، ۱۳۹۳، ص ۳۹) - اعراض نمود و در پژوهش‌ها و نظریه کارکردی‌اش از «متغیرها» و وابستگی معنا به کاربرد در عمل سخن گفت. این نقدها در نشان دادن چرایی نظریه کاربردی مؤثرند:

۱. او این نظر خودش که «اگر نامی (جزء گزاره) مصداق (مابه‌ازاء خارجی) نداشته باشد بی‌معناست» را در رساله‌اش رد نمود و خلط بین معنای نام و مسمای نام^۱ دانست (هادسون، ۱۳۹۷، ص ۸۹). لذا او به این نتیجه رسید که اسامی بدون مصداق می‌توانند معنا داشته باشند؛ زیرا ملاک معناداری مصداق داشتن یا نداشتن نیست، بلکه کاربرد است.

۲. همچنین او این نظرش در رساله که «شرط معناداری یک گزاره، داشتن مدلولی کاملاً معین است» را هم رد نمود؛ زیرا از نظر او نمی‌توان به مدلول کاملاً معین دست یافت و همیشه امکان کامل‌تر شدن و به عبارتی دقت بیشتر در تعیین مصداق وجود دارد. بدین ترتیب، در مدلول‌های تقریبی نیز معنا برای مخاطب می‌تواند حاصل شود. او مثال می‌زند به اینکه اگر شما به فردی بگویید "تقریباً در همین جا بایست"، با اینکه مکان ایستادن دقیقاً مشخص نیست اما فرد منظور شما را متوجه شده و معنای کلام شما را می‌فهمد.

۳. تحلیل یک گزاره به گزاره‌های ساده‌تر لزوماً معنای آن گزاره را واضح‌تر نمی‌کند، بلکه چه‌بسا منجر به ابهام و عدم حصول معنا می‌شود. پس بحث از گزاره‌ای پایه و بدیهی نزد او بی‌معناست و باعث ابهام بیشتری می‌شود.

۴. تجزیه واقعیت به بسایط منجر به حصول معنا نمی‌شود. یعنی آنچه را که او برای حصول معنا در رساله با عنوان تناظر یک‌به‌یک میان بسایط زبان و بسایط واقعیت لازم می‌دانست، در واقع در کسب معنا بی‌تأثیرند (همان، ص ۸۹ - ۹۰). بنابراین آنچه معنابخش است، هم‌پوشانی و ارتباط شبکه‌ای (شباهت خانوادگی) الفاظ در بازی‌های زبانی است.

1. Bearer of the name.

۱-۲. نظریه کاربردی معنا^۱

ویتگنشتاین در فلسفه متأخرش می‌کوشد تا پاسخ مناسبی به این پرسش که «معنای یک واژه^۲ چیست؟» بدهد. او در نهایت معنای واژه را کاربرد عملی معرفی می‌کند (Wittgenstein, 1992, P.69). یعنی اگر می‌خواهید معنای یک واژه را بفهمید، در کتاب‌های لغت به دنبال آن نگردید، بلکه به کاربرد و استعمال آن میان انسان‌ها مراجعه کنید. ویتگنشتاین «معنا» و «کاربرد»^۳ را یکی می‌داند و واژه یا عبارت را زمانی معنادار می‌داند که کاربردی در زبان داشته باشد. اما مقصود ویتگنشتاین از کاربرد یا کارکرد چیست؟

۱-۳. معنای کاربرد (کارکرد)^۴

منظور از کاربرد یا کارکرد چندان واضح نیست و مانند سایر اصطلاحاتش در صدد تعریف بر نمی‌آید. اما با توجه به توصیفات و تفاسیری که در بیان این اصطلاحات به کار می‌برد، می‌توان گفت مفهوم کارکرد با اصل تحقق‌پذیری تجربه‌گرایی منطقی پیوند دارد. یعنی هر چه میزان شواهد و قرائن یک عبارت یا واژه در عمل بیشتر باشد، معنای واضح‌تری می‌یابد. به‌طور مثال، او بیان می‌کند که عبارت «زمین میلیون‌ها سال وجود داشته است» نسبت به عبارت «زمین پنج دقیقه گذشته وجود داشته است» معنای واضح‌تری دارد؛ زیرا قرائن و شواهد بیشتری برای گزاره اول وجود دارد (ودبرگ، ۱۳۹۲، ص ۴۰۹).

بین آنچه او به‌عنوان «کاربرد» معرفی می‌کند و «بازی‌های زبانی» نسبتی وجود دارد. در واقع کاربرد مورد نظر او به‌صورت بازی‌های زبانی جلوه می‌کند. بدین بیان که کاربرد الفاظ و عبارات از نظر او تابع قواعد یا دستور زبان‌های منطقی هستند که این قواعد، قابل توصیف، فهمیدن و هنجاری‌اند. یعنی قواعد زبانی همانند قواعد بازی باید قابل اجرا باشند؛ زیرا اگر بازیکنان بخواهند در جریان بازی قرار گیرند و بازی برای آنها معنابخش باشد، باید به قواعد بازی پای‌بند باشند. بنابراین همان‌طور که شطرنج‌بازان نباید از قواعد بازی شطرنج سرپیچی کنند والا دیگر شطرنج بازی نکرده‌اند، همه افرادی که اهل یک زبانند باید تابع قواعد و دستور زبان خود باشند. همچنین اگر فردی قصد فهم معنای یک واژه یا عبارت زبانی خاص را دارد، باید برای دریافت کاربرد صحیح وارد بازی زبانی آن زبان خاص گردد (همان، ص ۴۱۰-۴۰۹).

1. Applied theory of meaning.
2. Tovi.
3. the use or Application.
4. the use.

از نظر ویتگنشتاین حصول معنا و حتی شکل‌گیری شخصیت انسان‌ها، از جمله اموری هستند که در اجتماع و در تجربه عملی از جنس بازی زبانی شکل می‌گیرند. در عبارت «نماد در کاربرد زنده است»، منظور از نماد همان «واژه» یا «عبارت» است و مراد از کاربرد همان بازی‌های زبانی است: «معنای یک مهره، نقش آن در بازی شطرنج است» (Wittgenstein. 1991. p. 563).

این تجربه جمعی، چیزی شبیه بازی است که به واژه‌ها و ابزار به‌کاررفته در آن معنا می‌بخشد، گفت‌وگوی میان گروه‌ها و دسته‌های انسان‌ها، معنابخش واژه‌های به‌کار رفته در تعاملات انسانی است؛ به طوری که این واژه‌ها تا قبل از استعمال، هیچ معنای پیشینی و ماتقدم ندارند و فرض معانی ذهنی مقدم بر تجربه، نادرست است.

در زندگی، معنا به کمک زبان حاصل می‌شود و زندگی مانند بازی است که بازیکنان در بازی زندگی معنای واژه‌ها را کشف می‌کنند. لذا یکی از ارکان مهم ایجاد معنا نزد او «بازی‌های زبانی» است و از آنجاکه او هر بازی را از چند جهت مانند اعضای یک «خانواده» می‌داند، لذا جملات و زبان‌های رایج بین طیف خاصی از انسان‌ها نیز مانند اعضای یک خانواده هستند که در خانواده معنا می‌یابند. یعنی واژه‌های یک زبان زمانی معنادارند که در خانواده‌ای از معانی به‌صورت ارتباطی شبکه‌ای مشاهده شوند نه به‌صورت منفرد (ودبرگ، ۱۳۹۴، ص ۴۱۱-۴۱۳).

بنابراین برای بررسی نظریه کاربردی معنا، باید نخست نظریه شباهت خانوادگی او مورد توجه قرار گیرد و پس از بیان ارتباط آن با زبان، به ماهیت زبان و نقش بازی‌های زبانی در خلق معنا پرداخته شود.

۲. نظریه شباهت خانوادگی^۱

این نظریه و مبانی آن نخستین‌بار در کتاب «گرامر فلسفی»^۲ ویتگنشتاین، بدون بیان واژه «شباهت خانوادگی» صرفاً با بیان ویژگی‌هایی از جنس ویژگی‌های مشترک بین اعضای یک خانواده بیان شده است (Wittgenstein. 1993. P.75).^۳

تا اینکه وی در «کتاب آبی»^۴ صراحتاً از واژه انگلیسی «شباهت خانوادگی»^۵ استفاده نموده است. او در پژوهش‌های فلسفی خود، نظریه شباهت خانوادگی را چنین بیان داشته است: می‌توان

1. Family resemblance.

2. Philosophical Grammar.

۳. اما در همان سال‌ها (۱۹۱۴ تا ۱۹۵۱) در یادداشت‌های فلسفی پراکنده ویتگنشتاین با عنوان «فرهنگ و ارزش» (Philosophical Grammar) می‌توان اصطلاح آلمانی (Familienhnlichkeit) که بیانگر «شباهت خانوادگی» است را یافت.

4. The Blue Book.

5. Family likeness.

امور مختلفی که ویژگی مشترکی ندارند اما مانند یک شبکه به هم پیونده خورده و در ارتباط هستند را تحت یک نام قرار داد. بر این اساس می توان گفت این نظریه در مقابل نظریه کلیت و ماهیت مشترک میان اشیاء قرار می گیرد (Wittgenstein, 1991, P.32)؛ زیرا برای رهایی از امر مشترک، به ارتباط شبکه ای متوسل شده است.

ویتگنشتاین معتقد به تعریف نیست و هرگز اصطلاحات خود را تعریف نمی کند. او به نظریه خود وفادار است و صرفاً با کمک مثال و نشان دادن کاربرد، به توصیف بسنده می کند. لذا برای توصیف «شبهات خانوادگی» از مثال ها کمک می گیرد. در اصل، او برای حل مشکل تعریف و رهایی از آن، راه کاری به نام شبهات خانوادگی ارائه داده است.

او افراد (مصادیق) یک واژه را مانند اعضای یک خانواده می داند که در شبهات های گوناگونی مانند قد، وزن، چهره، رنگ مو، رنگ چشم، اخلاق، نوع رفتار و... هم پوشانی و تداخل دارند (بیگ پور، ۱۳۹۰، ص ۲۲۳). یعنی ویژگی های مختلف اعضای یک خانواده با وجود تفاوت هایشان آنها را مانند شبکه به هم پیوند می زند و باعث می شود عضو یک خانواده به حساب آیند.

به نمودار زیر که پنج پدیده در یک مجموعه فرضی با خصوصیات متفاوت مشخص شده اند توجه نمایید:

1. a b c d e
2. c d e g h
3. i j k a b
4. h a b c d
5. b c d e g

همان طور که ملاحظه می کنید، آنچه منجر شده تا هر یک از این پدیده ها داخل در این مجموعه شده و از افراد این مجموعه به شمار آیند، ویژگی مشترک بین همه آنها نیست بلکه ویژگی شبهات خانوادگی است. یعنی هر کدام از این پنج پدیده فرضی، دست کم در سه ویژگی با دیگر پدیده های مجموعه در ارتباط هستند. با این وجود نمی توان یک خصوصیت مشترک بین تمام افراد این مجموعه یافت (Fogelin, 1987, P.133).

مصادیق با افراد یک واژه نیز شبیه خانواده هستند و به دلیل شبهات در برخی ویژگی ها حالت شبکه ای و تداخلی دارند. او در این خصوص مثال بازی را می زند که چطور قابل تعریفی منطقی نیست و نمی توان در میان بازی ها ویژگی مشترک یافت که شامل همه انواع بازی شود؛ مثلاً هیچ یک از ویژگی های «رقابتی بودن»، «تماشاگر داشتن»، «جمعی بودن»، «مفرح بودن» و... در تمام بازی ها یافت نمی شوند و از طرفی، واژه بازی مانند لفظ شیر نیست که چندین معنای مستقل داشته باشد. لذا نمی توانیم از طریق ویژگی مشترک بین تمام مصادیق بازی ها، بازی را تعریف کنیم. نکته مهم در اینجا این است که مفهوم بازی با وجود اینکه محدوده مشخصی ندارد، ولی معنادار است؛

زیرا «نداشتن محدوده مشخص» از نظر او موجب بی‌معنایی نمی‌شود. بلکه انواع بازی می‌توانند مانند اعضای یک خانواده باشند و با توجه به کاربردشان به کمک ویژگی شباهت خانوادگی معنا یابند (Wittgenstein. 1991. pp.67-109).

۳. رابطه نظریه کاربردی معنا و شباهت خانوادگی

ویتگنشتاین در نهایت، نظریه شباهت خانوادگی خود را در قالب «بازی‌های زبانی» نشان داد. مفهوم «شباهت خانوادگی» در کنار مفاهیمی چون «خانواده» و «خانواده معانی» نقش مهمی در حصول نظریه کاربردی معنا ایفا نمود.

ویتگنشتاین معتقد بود که نمی‌توان برای واژه‌ها یک تعریف واحد و مشترک منطقی ارائه نمود؛ زیرا نمی‌توان برای واژه‌ها جزء مختص و جزء مشترک یافت. شما نمی‌توانید برای تعریف یک واژه به خصوصیتی دست یابید که در واژه‌های دیگر وجود نداشته باشند. به عبارتی، به دست آوردن فصل مختص امکان‌پذیر نیست و همین‌طور برای تعریف یک واژه لازم نیست یک ویژگی مشترک بین افراد آن وجود داشته باشد. بلکه صرف ارتباط شبکه‌ای و داشتن شباهتی نظیر شباهت افراد یک خانواده کافی است. بنابراین ما برای واژه‌ها نیاز به ماهیتی مقوم نداریم. او برای نشان دادن عدم تعیین قطعی معنای یک واژه از واژه «بازی» کمک گرفت و نشان داد که برای واژه‌ها مرزی وجود ندارد تا به کمک یک تعریف منطقی آن مرز بیان شود. بلکه ما صرفاً قادر به توصیف اشیاء با نظر به کاربردشان در ارتباط شبکه‌ای آنها هستیم، نه تبیین و تعیین حدود واژه‌ها (ibid. p.71).

۴. چگونگی خلق معنا توسط بازی‌های زبانی^۱

۴-۱. محوریت زبان در خلق معنا

نشان داده شد که «زبان» در دست‌یابی به معنا، هم در اندیشه متقدم و هم در اندیشه متأخر ویتگنشتاین نقشی اساسی و تعیین‌کننده دارد. با این تفاوت که طبق نظریه تصویری‌اش، در مثلث "زبان، معنا و جهان"، ساختار جهان تعیین‌کننده ساختار زبان است. اما در اندیشه متأخر و در نظریه کارکردی‌اش، ساختار زبان تعیین‌کننده نوع نگرش به جهان است. یعنی زبان، اندیشه‌ساز است. به عبارتی زبان ابتدا نزد او تصویرگر است ولی در پایان، نقشی ابزاری و سازنده می‌یابد.

«بازی‌های زبانی» که یکی از مبانی مهم دیدگاه او در پژوهش‌های فلسفی است، دو تأثیر در

نظریه کارکردی معنای او دارد:

1. The theory of language games.

۱. «بازی‌ها» درعین حال که ویژگی مشترک ندارند، اما ارتباطی خانوادگی دارند. ازاین‌رو می‌توان معنای «بازی» را فهمید.

۲. هر بازی با توجه به «قواعد قراردادی» خود بیانگر معانی واژه‌های مخصوص به خود در میدان بازی است و بازیکنان در صورت بازی می‌توانند اصطلاحات هر بازی را بیاموزند.

این خصیصه بازی در «زبان» نیز وجود دارد. بنابراین او «خرده زبان‌های خاص» را بازی‌های زبانی می‌نامد. منظور او از مقایسه «بازی» با «زبان» این بود که ارتباط بین سخن گفتن با زبان و فعالیت‌های غیر زبانی را نشان دهد؛ زیرا از نظر او سخن گفتن مانند یک بازی، فعالیتی اجتماعی است که او آن را «نحوه زیست»^۱ می‌خواند (کنی، ۱۳۹۲، ص ۲۳۹-۲۴۵).

او وجهی را برای شباهت و در نهایت یکسان دانستن زبان و بازی ذکر می‌کند:

۱. اشتراک بازی و زبان در «ویژگی اجتماعی». او به همین دلیل بعدها بر زبان عمومی تأکید می‌کند و زبان خصوصی^۲ را نفی می‌نماید.

۲. «قراردادی بودن قواعد» زبان و بازی. همان‌طور که قواعد بازی اختیاری و وابسته به قرارداد بازیکنان است، زبان نیز دارای قواعدی قراردادی و متغیر است.

۳. «استعمال صحیح قواعد» در مراحل و زمان و مکان مناسب، شرط بلد بودن بازی و زبان است.

۴. داشتن ویژگی «شباهت خانوادگی» و نداشتن تعریف منطقی (ماهیت کلی) (ودبرگ، ۱۳۹۴، ص ۴۰۳-۴۰۴).

۲-۴. ماهیت زبان

ویتگنشتاین در خصوص تعیین ماهیت «زبان» نیز بر سنت خود، یعنی عدم تعریف‌پذیری استوار است. آن را تعریف‌ناپذیر و بدون ماهیت مقوم می‌داند و راه دست‌یابی به معنای زبان را همان توجه به کاربرد آن از طریق شباهت خانوادگی بیان می‌کند: «به جای پیدا کردن چیزی که در همه آنچه زبان خوانده می‌شود مشترک باشد، می‌گوییم این پدیده یک چیز مشترک ندارد که ما را مجبور کند تا برای همه آنها یک واژه را به‌کاربریم. اما به طرق متفاوت بسیاری با یکدیگر مرتب‌تند و به دلیل این رابطه یا این روابط است که همه آنها را زبان می‌نامیم» (Wittgenstein, 1991, p.69).

او نشان می‌دهد که معنای زبان نیز مانند هر واژه دیگری شبیه واژه بازی، در فعالیت اجتماعی انسان‌ها شکل می‌گیرد.

1. Form of life.
2. Privat language.

بنابراین زبان نیز مانند سایر واژه‌ها وراء عمل، حقیقت و معنایی ندارند تا به کمک آن شناخته شوند. به عبارت دیگر، هیچ امر غیر زبانی (غیر تجربی) نمایان‌گر میزان واقع‌نمایی زبان وجود ندارد که واقع‌نمایی آن را ارزیابی کند (بیگ‌پور، ۱۳۹۰، ص ۲۲۶).

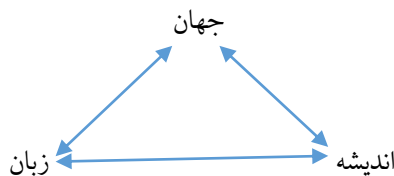
از نظر ویتگنشتاین، نگاه بیرونی (بیرون از عمل و تجربه) به زبان منتفی است و ما همواره حتی آن زمانی که در مورد زبان می‌اندیشیم در درون خود زبان عمل می‌کنیم. یعنی حتی تصور استعمال یک واژه، فی‌نفسه یک تصور اجتماعی و تجربی است (Wittgenstein. 1991. p.69).

۳-۴. رابطه زبان و معنا در نظریه تصویری معنا

بیان شد در این نظرگاه، ویتگنشتاین عملکرد واژه زبانی را مانند یک تصویر می‌داند که به مدد دارا بودن برخی از ویژگی‌های صاحب تصویر، نمایان‌گر اوست. به طور مثال وقتی نام کسی را به زبان می‌آوریم، او را به تصویر می‌کشیم. او معتقد است بین زبان و جهان (واقعیت) نسبتی تصویری برقرار است. نکته مهم این است که این «نسبت» از آن جهت که نسبت است، قابل تصور نیست. به همین دلیل نقطه اتصال بین زبان و جهان قابل تبیین نیست؛ زیرا ویژگی تصویر، تصویرگری سایر اشیاء است. اما تصویر نمی‌تواند تصویرگری خود را به تصویر بکشد، بلکه تنها می‌تواند به آن اشاره کند (Wittgenstein. 1996. p.33-34).

بنابراین ویتگنشتاین در رساله، زبان را معادل یک زبان صوری می‌داند و علاقه چندانی به «زبان معمولی» در مقابل «زبان خصوصی» - که آن را در پژوهش‌ها برجسته می‌سازد - ندارد. «آنچه تصویر بازنمایی می‌کند، معنای آن است» (Ibid. p.35).

به طور خلاصه می‌توان نظر ویتگنشتاین در رساله را در قالب طرح زیر نمایش داد که در آن جهان به عنوان رأس مثلث، امری اصلی و بنیادی است و زبان و اندیشه تصویر جهان و نیز تصویر یکدیگرند. با توجه به این طرح، به‌ازاء هر جمله معناداری یک اندیشه و یک حالت ممکن در جهان وجود دارد. در حالی که آن جمله تصویر اندیشه و آن حالت ممکن در جهان است (ودبرگ، ۱۳۹۴، ص ۳۹۹).



۴-۴. رابطه زبان و معنا در نظریه کارکردی معنا؛ بازی بودن سرشت زبان

زبان در نظریه کارکردی ویتگنشتاین دارای ویژگی‌هایی نظیر «رفتار انسانی»، «بازی»، «معمولی

بودن»، «شبه خانواده» است و به دلیل همین ویژگی‌ها منجر به حصول معنا می‌شود. او به قدری به زبان و نقش آن در تولید معنا معتقد است که آن را جایگزین ذهن کرده و توصیه می‌کند که به «فهمیدن» به عنوان یک فرایند ذهنی نظر نشود. او پا را از این نیز فراتر گذاشته و «محل اندیشیدن» را «زبان» معرفی می‌کند نه ذهن. او «ذهن» را نیز صرفاً «محل جریان الفاظ» می‌داند نه معانی: «سعی کنید به هیچ وجه به فهم به صورت یک فرایند ذهنی نیندیشید؛ چون همین عبارت است که شما را سردرگم می‌کند... در معانی‌ای که مطابق آن فرایندهایی وجود دارند، فرایندهایی که شاخصه فاهمه‌اند فهم یک فرایند ذهنی نیست. زمانی که من با زبان می‌اندیشم، در ذهن من جز بیان‌های لفظی، معانی جریان ندارند. زبان محمل اندیشه است» (Wittgenstein.1991. p.329).

اگر از او پرسیده شود که "فرایندهای ذهنی شامل چه اموری می‌شوند"، او پاسخ خواهد داد که "احساس زیاد و کم شدن درد، شنیدن یک آوا یا جمله و اموری از این دست را می‌توان فرایندهایی ذهنی شمرد (Ibid. p.124).

۴-۵. انواع زبان در رابطه با تجربه

از جمله پیش فرض‌های مؤثر در خلق نظریه کارکردی ویتگنشتاین می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- اصالت بخشیدن به تجربه جمعی در مقابل تجربه شخصی
- انکار امور فطری و هر گونه تجربه شخصی قبل از تجربه جمعی
- محوری بودن نقش زبان عمومی در شکل‌گیری تفکر (تقدم زبان بر فکر) (بیگ پور، ۱۳۹۰، ص ۲۱۴).

در تبیین این محورها باید افزود: ویتگنشتاین با ره‌یافت مرسوم که تفکر و حصول معانی را مقدم بر وضع واژه‌ها و به تبع شکل‌گیری زبان می‌دانست، مخالف است. در سنت فلسفی، انسان قبل از توانایی تکلم به توانایی تفکر، فهم معانی و تجربه‌های شخصی غیر وابسته به زبان (امور فطری) - که سازنده شخصیت اوست - مجهز است. اما از نظر او، تکلم در یک تجربه جمعی می‌تواند منجر به خلق معنا، شکل‌گیری تفکر و حتی در نهایت سازنده شخصیت انسان شود (Wittgenstein.1991. p.1).

۴-۵-۱. زبان خصوصی^۱ یا تجربه شخصی

زبان خصوصی از نظر ویتگنشتاین به زبانی اطلاق می‌شود که واژگان آن «به آنچه صرفاً برای شخص سخن‌گو قابل شناخت است ارجاع دارند؛ به احساسات خصوصی بی‌واسطه‌اش» (Ibid. p.243).

به عبارت دیگر، زبان خصوصی مبتنی بر آن چیزی است که آن را تجربه شخصی می‌دانند و از

1. Privat language.

آن به علم حضوری نیز تعبیر می‌شود. کسانی که به این تجربه شخصی و امکان آن معتقدند، علاوه بر اینکه زبان خصوصی را امری ممکن می‌دانند، آن را واقعیت زبان و ملاک صدق به‌شمار می‌آورند. اما ویتگنشتاین منکر زبان خصوصی است و آن را به دو دلیل رد می‌کند:

۱. در زبان خصوصی هیچ چیز قابل گفتن نیست؛ زیرا ماهیت زبان بر گفتار استوار است.

۲. هیچ سؤالی قابل ارائه نیست؛ چون از جنس تجربه عمومی نیست.

درواقع او معتقد است در مورد زبان خصوصی دو خطا وجود دارد: یکی در مورد «ماهیت تجربه» و دیگری در مورد «ماهیت زبان»؛ زیرا او اولاً تجربه را امری خصوصی و شخصی نمی‌داند و ثانیاً - همان‌طور که قبلاً بیان شد - سرشت زبان را امری وابسته به اجتماع (یعنی تجربه جمعی از نوع بازی) معرفی می‌کند (کنی، ۱۳۹۶، ص ۲۶۴-۲۶۶). بنابراین تمام اعتبار در حصول معنا را به زبان معمولی می‌بخشد.

۴-۵-۲. زبان معمولی یا تجربه جمعی یا عقل عرفی

«زبان معمولی» زبانی است که در زندگی عادی و روزمره انسان‌ها در جریان است و منشأ حصول عقل عرفی است. کانون توجه ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی‌اش قرار دارد. از نظر او، زبان نوعی از رفتار و عملکرد انسانی تلقی می‌گردد که نقش آن در خلق معنا مهم‌تر از نقش اندیشه و جهان است و درواقع زبان سازنده آنهاست. او زبان معمولی را دارای ویژگی‌هایی می‌داند که این ویژگی‌ها منجر به معنابخشی، و عدم توجه به آنها باعث خطا در مورد زبان معمولی شده است. مهم‌ترین این ویژگی‌ها عبارت است از:

- بی‌نیازی زبان معمولی از تحلیل منطقی

- بی‌نیازی زبان معمولی از دقت منطقی

- یقینی بودن زبان معمولی

- قاعده‌مند بودن زبان معمولی مانند بازی.

با تشریح این ویژگی‌ها می‌توان بیشتر به منظور او از زبان معمولی و رابطه آن با خلق معنا پی برد. او معتقد است جملات زبان معمولی به‌صورت تحلیل نشده معنا را بیان می‌کنند، ولی قابلیت آن را دارند که در قالب نشانه‌نویسی مفهومی^۱ بیان گردند. او با اعتقاد به اینکه سرشت زبان‌ها مانند بازی است، سخت با تحلیلی دانستن زبان مقابله می‌کند و در نهایت، تحلیل منطقی زبان (نشانه‌نویسی مفهومی) را نیز نوع دیگری از بازی‌های زبان به‌شمار می‌آورد و واضح‌تر شدن معنا را با زبان با تحلیل منطقی را ناشی از توهم می‌داند (ودبرگ، ۱۳۹۲، ص ۴۱۳-۴۱۴).

1. Begriffsschrift.

بنابراین او معتقد است که زبان معمولی کاملاً واضح و رضایت‌بخش است و به دقت منطقی (برای رفع ابهام و وضوح بیشتر) نیاز ندارد. او با دیدگاه مرسوم که واژه‌های زبان معمولی را نیازمند تعریف و اعتبار آنها را وابسته به قضایای بدیهی منطقی می‌دانست، سخت مخالفت می‌کند. از دیگر خطاهای رایجی که به نظر او در مورد زبان معمولی رخ داده و باعث عدم اعتماد به آن شده، «خطای شکاکانه» از جانب فلاسفه است. او برعکس نگاه رایج فلسفی - که غالب اظهارات عادی زندگی روزمره را فاقد درجه یقین [تلقی کرده] و نادرست می‌دانست - قائل به یقینی بودن زبان معمولی است و دلیل این امر را قاعده‌مند بودن زبان معمولی همانند یک بازی می‌داند؛ البته قاعده‌ای که از دل خود زبان معمولی برخاسته و تخلف از آن بر هم زنده قواعد بازی بوده و مخرب آن است، به طوری که الزاماً در یک بازی زبانی نمی‌توان غیر از پذیرش بی‌چون‌وچرای ارتباط بین اشیاء، کارکرد دیگری یافت و مخالفت فلاسفه و نشانه‌نویسی یا ارجاع به بدیهیات و مواردی از این دست، خود نوعی بازی زبانی در بین فلاسفه است که از جمله «بازی‌های زبانی جایگزین» به‌شمار می‌آیند (Wittgenstein. 1969. p.114-779).

۵. نقد

۵-۱. نقدهای مبنایی^۱

۵-۱-۱. در مکانیسم حصول معنا؛ فرایندهای زبانی جایگزین فرایندهای ذهنی می‌توان این مسأله را از وجوه مشترک بین نظریه تصویری و نظریه کاربردی معنای او دانست، به طوری که در فلسفه متأخر وی این امر شدت بیشتری یافته است؛ با این تفاوت که در نظریه تصویری به جای ذهن، واژه‌ها نقش تصویری و آینه‌ای دارند. ولی در نظریه کاربردی، همین واژه‌ها در فرایندهای زبانی که او از آنها تحت عنوان «بازی‌های زبانی» نام می‌برد، نقشی کاربردی و عمومی می‌یابند: «تصور کردن یک زبان به معنای تصور کردن صورتی از زندگی است» (Wittgenstein. 1991. P.19). بدین ترتیب جایگاه معنا از ذهن به زبان کشیده شده و ذهن تنها محل جریان الفاظ بوده و در خلق معنا به جای فرایندهای ذهنی، از فرایندهای زبانی سخن می‌گوید.

۵-۱-۲. انکار واقعیت وراء بازی‌های زبانی (قراردادانگاری منجر به نسبی‌گرایی) ویتگنشتاین معتقد است که زبان معیار واقعیت و به تبع، معیار درست و نادرست است. او ملاک این ادعایش را «توافق در قواعد زبانی» بیان می‌کند و هر گونه واقعیت مادی یا ذهنی را که بتوانند معیار

۱. منظور نقدی است که نشان‌دهنده مبنای فکری اشتباه و نادرست است.

اعتبار سنجی مفاهیم باشند رد می‌کند (هنفلینگ، ۱۳۹۷، ص ۱۹۹). بنابراین بالاترین مسند قضاوت برای او تنها همان «کاربرد عملی» است. این مطلب را «اوسوالت هنفلینگ»^۱ در کتاب فلسفه پسین ویتگنشتاین نقل می‌کند و بعد تذکر می‌دهد که نباید این نظر ویتگنشتاین که در مورد معناست، بارِ د حقیقت عینی خلط کرد.

اما پاسخ قابل قبولی از سوی او ملاحظه نمی‌شود و به نظر می‌رسد که این نقدی جدی بر ویتگنشتاین باشد که بنا بر نظریه کارکردی او و اصالت دادن به قراردادن‌گاری^۲، این توافق‌های انسانی است که تعیین می‌کند چه چیزی صادق و چه چیزی کاذب است و این امر چیزی جز تن دادن به نسبی‌گرایی نیست.

۵-۱-۳. ایده‌آلیسم زبانی ایده‌آل

همان‌طور که تقدم ذهن بر واقعیت نزد بارکلی در قرن هجدهم منجر به ایده‌آلیسم ذهنی و انکار واقع‌گرایی شد، تقدم زبان بر واقعیت یا یکی دانستن آن نزد ویتگنشتاین نیز به نوعی تداعی‌گر ایده‌آلیسم زبانی گردید (همان، ص ۲۰۲)؛ زیرا اگر در واقع‌گرایی «واقعیت» تعیین‌کننده معنا و شخصیت انسانی است، در نظریه کارکردی ویتگنشتاین، این زبان است که معنا ساز و به تبع واقعیت‌ساز است و ویتگنشتاین هیچ فضایی را خارج از کارکرد و بازی‌های زبانی باقی نمی‌گذارد تا بتوان از آن نظرگاه، به نظاره نشست و قضاوت نمود.

۵-۲. نقدهای بنیایی^۳

۵-۲-۱. مغالطه «طرد شقوق دیگر»^۴

در فلسفه متأخر ویتگنشتاین، شیوه نیرومندی از رفتارگرایی منطقی شبیه رفتارگرایی تجربه‌گرایان منطقی دهه ۱۹۳۰ مشاهده می‌شود. به‌طور خاص‌تر، او از رفتارگرایی از نوع مولی^۵ روان‌شناسی مبتنی بر رفتار مشاهده‌پذیر، در تفاسیر خود از واقعیت استفاده می‌کند (ودبرگ، ۱۳۹۴، ص ۴۱۸). بنابراین دلایل او تنها براساس رفتارهای قابل مشاهده انسان‌ها، آن‌هم در زندگی اجتماعی خلاصه می‌شود. لذا دلیل او اخص از مدعاست و او گرفتار مغالطه «طرد شقوق دیگر»^۶ شده است.

1. Oswald Hanfling.

2. Conventionalism.

۱. منظور از نقد بنایی، نقدی است که نشان‌دهنده استفاده نادرست از مبنا و اشکال در استدلال است. لذا نقدهایی که از این جهت متوجه نظریه کارکردی معنای ویتگنشتاین است، مربوط به نادرستی دلایل و نتایج حاصل از آنهاست.

4. damning the alternatives.

5. Molar.

6. damning the alternatives.

به عبارتی، در حالات و شقوق رفتاری قابل مشاهده انسان، همه شقوق ممکن نیست تا براساس آن قضاوت نمود که معنا فقط در زندگی جمعی برای انسان حاصل می‌گردد؛ زیرا سایر جنبه‌های غیر قابل مؤاخذه نیز وجود دارد که بررسی نشده است. او مجاز نیست تا احکام و ویژگی‌های قابل مشاهده را بر سایر امور، از جمله امور غیر قابل مشاهده سرایت دهد. به طور مثال، او در عبارتی می‌گوید: «خب، ممکن است کسی بگوید: اگر کسی رفتار موجودی زنده را ببیند، روح او را می‌بیند» (Wittgenstein. 1991. p. 357).

۵-۲-۲. ترجیح عقل عرفی بر عقل فلسفی و رد عقل فلسفی

او همواره نسبت به مباحث فلسفی و متافیزیکی دیدگاهی منفی داشته و هر کجا نظرات فلسفی را با عقل عرفی یا همان کارکرد زبان معمولی در تضاد دیده، بر آن تاخته است. عبارات زیر از این نمونه است: «مسائل فلسفی زمانی عارض می‌شوند که زبان بیهوده‌کار می‌کند. آنها محصول سوء فهم صورت‌های زبان ما هستند... با آنها باید مانند امراض رفتار کرد. واژه‌ها باید از کاربرد متافیزیکی خود به کاربرد روزمره‌شان بازگردانده شوند. فلسفه نباید در کاربرد واقعی زبان اختلال ایجاد کند...» (ودبرگ، ۱۳۹۲، ص ۴۱۷، به نقل از: Wittgenstein. 1992. P.605).

سؤالی که در اینجا باید پرسیده شود این است که: "اگر او قائل به گونه‌های مختلف بازی‌های زبانی است، چرا در مقام تعارض بین دو زبان (زبان عرفی و زبان فلسفی) یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهد، درحالی‌که خود معترف است که زبان فلسفی نیز یک نوع بازی زبانی است؟ ملاک او برای این طرد و انتخاب چیست؟

۵-۲-۳. خلط بین مقام اثبات و ثبوت (مغالطه خلط علت و دلیل)^۱

به طور طبیعی، هر اثری دلالت بر وجود مؤثر خود می‌کند و وجود مؤثر (چه از نظر رتبه و چه وجود خارجی) مقدم بر اثر خود است. با این وجود، انسان به دلیل تأخیر در دریافت علت قبل از معلول و یا مشاهده علت قبل از معلول، در مقام اثبات از معلول به علت پی می‌برد و از آنجاکه اساس کار ویتگنشتاین بر تجربه و مشاهده رفتارهای آدمی است، زبان را علت خلق معنا و ذهن را فرع بر زبان می‌داند و اثر را به جای مؤثر می‌نشانند.

۵-۲-۴. مغالطه استدلال دوری^۲

این مغالطه که به نوعی همان مغالطه مصادره به مطلوب است، نتیجه آن - که معلول مقدمات است - به گونه‌ای در مقدمات استدلال وجود دارد و مطلوب، مفروض تلقی می‌شود. در اینجا نیز

1. canfusing cause.
2. criculus in probando.

ویتگنشتاین ادعا می‌کند: «معنای یک واژه از طریق کاربرد آن در عمل فهمیده می‌شود». او اثبات این ادعا را متوقف به رجوع به کاربرد می‌کند که به‌وضوح مصادره به مطلوب است.

نتیجه‌گیری

براساس آنچه بیان شد، مشخص می‌گردد که: از آنجاکه ویتگنشتاین اعتقادی به تعریف و ماهیت کلی نداشته و امور را صرفاً توصیف و با مثال و کاربرد بیان می‌کند، بنابراین:

یک) ماهیت معنا در نظریه کاربردی معنای او دارای مشخصه‌های زیر است:

- وراء کاربرد اجتماعی واژه‌ها حقیقتی ندارد.
- ماهیت معنا، همان ماهیت زبان است و هیچ امر غیر زبانی تعیین‌کننده حقیقت معنا نیست.
- زبان از سنخ فعل اجتماعی و محور تولید معناست.
- «فهم» فرایندی ذهنی نیست، بلکه فرایندی زبانی بوده و زبان نیز محل اندیشیدن است.
- دو) مبدأ اصلی نظریه کاربردی معنای ویتگنشتاین، توجه به زبان به‌عنوان فعلی اجتماعی است و «شباهت خانوادگی» و «بازی‌های زبانی» صرفاً استعاره‌هایی برای تبیین مقصودند؛ زیرا او زبان را کانون معنا و دارای ویژگی تجربه جمعی از جنس بازی می‌داند و معتقد است که معنا در کاربردی به هم تنیده و مرتبط با تعاملات اجتماعی انسان‌ها حاصل می‌شود.**
- سه) ارکان اصلی نظریه کاربردی معنای ویتگنشتاین را «تجربه اجتماعی»، «زبان معمولی» و «قرارداد انگاری» تشکیل می‌دهد که در صورت حذف هر کدام، نظریه کاربردی او منحل می‌شود؛ زیرا:**

- تجربه مورد نظر او جمعی است نه شخصی، و او تجربه شخصی را رد می‌کند.
- به تبع پذیرش تجربه جمعی و رد تجربه شخصی، او قائل به نفی زبان خصوصی است.
- ملاک صدق گزاره‌های زبانی، ویژگی قرارداد انگاری در بازی‌های زبانی است که به او مجوز قضاوت در مورد گزاره‌های صادق و کاذب را می‌دهد.

چهار) نقدهای وارد بر نظریه کاربردی معنای ویتگنشتاین را می‌توان در دو بخش «نقدهای مبنایی» و «نقدهای بنایی» بیان نمود.

الف) نقدهای مبنایی:

۱. انکار وجود ذهنی به دلیل انکار هر نوع واقعیتی وراء زبان‌های معمولی و رایج بین انسان‌ها

۲. ایده‌آلیسم زبانی به دلیل مقدم دانستن زبان بر واقعیت

۳. قرارداد انگاری در بازی‌های زبانی که ملاک صدق و کذب گزاره‌ها بیان شده است. او هیچ محلی وراء زبان‌های معمولی به‌عنوان ملاک ارزیابی گزاره‌ها باقی نمی‌گذارد که چنین امری در نهایت منجر به نسبی‌گرایی می‌شود.

ب) نقدهای بنایی:

۱. مغالطه طرد شقوق دیگر

این مغالطه به دلیل غلبه رفتارگرایی از نوع مولی در ویتگنشتاین به‌وجود آمده که به دلیل عدم مشاهده و دسترسی به دلایل دیگر، یگانه عنصر معنای رفتارهای اجتماعی و قابل مشاهده انسانی قلمداد نموده است.

۲. مغالطه استدلال دوری

ادعا و دلیل در نظریه کاربردی معنای او یکی است. او درعین حال که ادعا می‌کند معنا همان کاربرد است، راه اثبات این ادعا را نیز مراجعه به همان کاربرد واژه‌ها معرفی می‌کند.

۳. مغالطه خلط بین علت و دلیل

به دلیل اصالت بخشیدن به تجربه و رفتارهای قابل مشاهده انسانی، زبان را که دلیل حصول معنا است، علت حصول معنا فرض نموده و جایگاه ذهن و زبان را جابه‌جا کرده است.

۴. ترجیح عقل عرفی بر عقل فلسفی

با توجه به نظریه او، زبان فلسفه نیز یک بازی زبانی است. لذا رد یا قبول یک زبان و ترجیح یکی بر دیگری، با ملاک او "مبنی بر جواز گونه‌های مختلف بازی‌های زبانی" در تعارض است.

کتاب‌نامه

۱. بیگ‌پور، رضا (۱۳۹۰). حقیقت و معنا در فلسفه تحلیلی معاصر. تهران: حکمت.
۲. دانالد هادسون، ویلیام (۱۳۹۷). لودویگ ویتگنشتاین. تحقیق مصطفی ملکیان. چاپ چهارم. تهران: هرمس.
۳. کنی، آنتونی (۱۳۹۲). معماری زبان و ذهن در فلسفه ویتگنشتاین. ترجمه محمدرضا اسمخانی. تهران: ققنوس.
۴. ودبرگ، اندرس (۱۳۹۴). تاریخ فلسفه تحلیلی از بولسانو تا ویتگنشتاین. ترجمه پیکانی، جلال. ندرلو، بیت اله. تهران: حکمت.
۵. ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۹۷). پژوهش‌های فلسفی. فریدون فاطمی. چاپ هشتم. تهران: نشر مرکز.
۶. _____ (۱۳۹۳). رساله منطقی - فلسفی. سروش دباغ. تهران: هرمس.
۷. هنفلینگ، اوسوالد (۱۳۹۷). فلسفه پسین ویتگنشتاین. مینو حجت. تهران: هرمس.
8. Fogelin, Robert J (1987). *Wittgenstein*. London & New York: Routledge.
9. Malcolm, Norman (1995). *Wittgenstein: A Religious Point of View?* Peter Winch: Cornell University Press.
10. Wittgenstein, Ludwig (1958). *The Blue and Brown Books*. Preliminary Studies for the "philosophical Investigations" Blackwell, Basil (1992). Oxford UK and Cmbridge USA.
11. ----- *Philosophical Grammar* (1993). Kenny, Anthony. Fifth Published. London, Oxford: Blackwell Publishers Ltd.
12. ----- *Philosophical Investigations* (1991). Trans. G.E.M. Anscombe. Third Editioan. Oxford: Basil Blackwell.
13. ----- *Tractatus Logico-Philosophicus*. (1992). With an Introduction by Bertrand Russell, F.R.S. First Published 1922 by Routledge Kegan Paul Ltd, Reprinted (1995). London and New York: Routledge.
14. -----, *On Certainty* (1972). Edition by G.E.M. Anscombe and G.H. Von Wright. Trans. by Denis Paul and G.E.M. Anscombe. New York: Harper Torchbook.